

دیوانسالاران ایرانی و قوریلتهای عصر ایلخانی

دکتر عبدالحسین میلانی

استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

با مرگ هولاکو خان مغول در سال 663 هجری قمری، حکومت ایلخانی در ایران بر سر مسئله انتخاب جانشین با مسائلی چند روبرو گردید. قوریلتهای (شورا) که از سنت های مغولان بود در تعیین جانشین هولاکو از اهمیت ویژه ای برخوردار بود. از یک سو تضاد میان عناصر مغولی و دیوانسالاران ایرانی برای انتخاب خان مورد نظر و از سوی دیگر اعمال نظر هر یک در به کرسی نشاندن دیدگاههای خود در امر گزینش خان جدید نقش این شورا را با اهمیت تر می نمود. به قانآی رسیدن اباقا هر چند از قبل و بنا به توصیه هولاکو صورت گرفت. لیکن در شورای انتخاب وی کمک و معاضدت خاتونها، امیران مغول و نویان ها تاثیری قاطع داشت. همچنانکه در شورای به ایلخانی رسیدن تکودار (سلطان احمد) و مسلمان شدن او نقش خاندان جوینی و کارگزاران ایرانی دیگر مشهود است. این کشمکش ها در موضوع تعیین جانشین خان در عصر ایلخانی قوریلتهای را با فراز و نشیب های چندی روبرو نمود. بدین معنا که با قدرت گرفتن هر جریانی این نهاد مشورتی قدرت می یافت و یا ضعیف می شد. در دوره ارغون این نهاد کاملاً در انحصار عناصر مغولی و طرفدارانشان قرار داشت و بدیهی است تصمیمات اتخاذ شده در راستای منافع آنان رقم می خورد. اما از دوره غازان خان و به دنبال مسلمان شدن او و قطع

تاریخ پذیرش: 88/5/10

تاریخ دریافت: 88/2/8

E-mail: doctoramilani@yahoo.com

ارتباط دولت ایلخانی با مرکزیت خان بزرگ در چین، قوريلتای روز به روز ضعیف‌تر و با تلاش دیوانسالاران ایرانی تا حدودی به شکل و شمایل ایرانی در آمد بطوری که در دورهٔ جانشینان غازان نیز به تدریج این روند ادامه یافت و عاقبت در ایران بدست فراموشی سپرده شد. در تحقیق پیش رو برآنیم تا سیر تحول تاریخی قوريلتای (مجمع مشورتی) را در دوره ایلخانان با توجه به نقش دیوانسالاران ایرانی مورد کنکاش قرار دهیم.

واژگان کلیدی: قوريلتای، ارغون، غازان خان، مغول، رشیدالدین فضل الله.

مقدمه

جامعه ایلی مغولان به مانند بیشتر قبایل چادرنشین مشابه در سیر تحول تاریخی خود، آداب و سنن اولیه اجتماعی خود را بر حسب ضرورت، تجربه و با توجه به شرایط جغرافیایی و اقلیمی محیط زندگی خود ایجاد کرده است. در این راستا سنت شورای سران قبایل و خاندان‌ها تحت عنوان قوريلتای که یک نهاد مشورتی بود در بین مغولان شکل گرفت. ضرورت حل مشکلاتی از قبیل ازدواج، تقسیم کار، ارث، حفظ امنیت، حل اختلافات خاندانها و قبیله، جنگ و دفاع، معضلات کوچ و چگونگی روابط با اقوام همجوار نیاز به تشکیل یک شورا داشت. این شورا در آغاز تحت عنوان کنگاچ (1) «کنگاج» و بصورت عرفی در جامعه مغول برگزار می‌شد. مغولان در زمان چند تن از اجداد چنگیزخان برای ایجاد حکومت و اتحاد اقوام مغول در برابر ملل همسایه تشکیل مجمعی را با نام قوريلتای (2) تجربه کرده بودند ولی هیچیک از طریق این مجمع موفق به تأسیس نظام شورایی منظمی نگردیدند. چنگیز برای نخستین بار پس از چند نشست عمده بین سران قبایل مغول قوريلتای معروف 602 هـ.ق را تشکیل داد و به منظم ساختن و انسجام نظام شورایی دست زد و آن را مدون و قانونمند ساخت. چنگیز شورا را از مجمعی کوچک به شورایی بزرگ و پر جمعیت تبدیل کرد و طی دوران حیات خود چندین شورای مهم را برگزار نمود.

در دوران جانشینی و پس از مرگ چنگیز فرزندان او نیز به وصایای او عمل کردند. لیکن بروز اختلافات بر سر امر جانشینی و درگیری برای کسب قدرت و همچنین برخورد با ملل همسایه و متمدن سرزمین‌های فتح شده که به مراتب از مغولان پیشرفته‌تر بودند، عاملی گردید تا مغولان اجباراً به تغییراتی در سنن و آداب خود دست یازند. پس از ورود هولاکو به ایران و

تشکیل حکومت ایلخانی به تدریج نظام شورایی (قوریلنای) دچار تحوّل و دگرگونی گردید و بتدریج با نفوذ دیوانسالاران ایرانی آرا و نتایج آن تحت تأثیر آن قرار گرفت. در این میان تلاش کارگزاران مغولی برای مقابله با نفوذ و تأثیر دیوانسالاران ایرانی در شورا و بویژه به هنگام انتخاب جانشین برای خانهای متوفی¹ نیز حائز اهمیت است. این تحقیق بر آن است تا ضمن بررسی نقش دیوانسالاران ایرانی در شوراهای عصر ایلخانی به سؤالات چندی پاسخ دهد.

از جمله: 1- تضاد درون دستگاه شورایی ایلخانان بین دو نیروی متخاصم فوق‌الذکر به کجا انجامید؟ و سرانجام کدام جریان پیروز میدان بود؟ عاقبت نظام شورایی این عصر چه مسیری را طی کرد و چه سرانجامی یافت؟

طبیعی است که تحقق چنین امری بدون مطالعه دقیق منابع متقدم و خاص آن دوره امکان‌پذیر نخواهد بود البته تحقیقات معاصر نیز در حد ضرورت مورد استفاده قرار گرفته است.

تأسیس حکومت ایلخانی و چگونگی شوراها

پس از انهدام دستگاه خلافت عباسی در بغداد خلاء ناشی از سقوط سیاسی و اداری آن حکومت مذهبی می‌بایست توسط شخصیت‌های با نفوذ و تحت ریاست عنصر مغول پر می‌شد. تا فرصت برای عناصر گردنکش و هرج و مرج طلب درخصوص امر رهبری در جامعه ایجاد نگردد و بدیهی است باید اشخاصی کارآزموده و آگاه برگزیده می‌شدند. عناصر دیوانی ایرانی در فتح قلاع اسماعیلیه و سقوط بغداد قابلیت خود را به اثبات رسانده بود و زمانیکه هولاکو مراغه را به پایتختی انتخاب کرد تا حکومت خویش را در آن مستقر سازد و اهداف سیاسی و استراتژیکی آینده خویش را محقق نماید، این عناصر دیوانی و کارگزاران ایرانی همچون گذشته آمادگی همه نوع همکاری با هولاکو را داشتند. بنابراین در رایزنی‌های هولاکو شرکت نموده تأثیر و نفوذ خود را بر این زمامدار مغولی نشان دادند. بطوریکه بلافاصله علاءالدین عظاملک جوینی به حکومت بغداد، مویدالدین ابن‌العلقمی به وزارت، فخرالدین دامغانی به مقام صاحب دیوانی، نجم‌الدین ابن‌جعفر عمرانی به حکومت توابع شرقی بغداد، نظام‌الدین عبدالؤمن بند ینجینی به قاضی القضااتی و امیر سیف‌الدین به مقام بینگچی دیوان منصوب شدند (ابن‌الفوطی، 1357: 331؛ جوینی، 1329، جلد 3: 292).

انتخاب سریع و دقیق افراد مذکور نشان می‌دهد که ممکن است تعیین و گزینش آنها قبل از فتح بغداد و طی نشست‌های مکرر و بصورت شورایی انجام گرفته باشد. زیرا خواجه نصیرالدین طوسی و خاندان جوینی بودند که شناخت بیشتری از هولاکو نسبت به افراد مجرب دیوانی و سیاسی داشته و از کارایی هر کدام برای مناصب آگاهی کامل داشتند. بنا براین انتخاب این افراد نمی‌توانست بدون بحث و گفتگو و خارج از یک شور عمومی بوده باشد. در چنین شورایی با توجه به نفوذ و موقعیت شخصیت‌هایی همچون خواجه نصیرالدین طوسی و خاندان جوینی، هولاکو تحت تأثیر نظریات و آراء آنها قرار گرفته بود. (بیانی، 1367، جلد 1: 351 - 350). از آن پس هر چه هولاکو بیشتر با ایرانیان همنشین می‌شد. بیشتر شیفته فرهنگ و تمدن ایرانی گردیده و به مانند برادرش قویلای که شیفته فرهنگ و تمدن چین بود تحت تأثیر فرهنگ ایرانی، شیوه زندگی جدیدی را می‌آموخت (اشپولر، 1365: 66).

بنابراین در هر مجمع مشورتی و برای صدور هر فرمانی باید این مسئله را در مدنظر داشت از جمله در سال 661 هـ. ق در یک مجلس مشورتی شمس‌الدین جوینی برادر عطا ملک جوینی را به وزارت برگزید. (اشپولر، 1365: 69) و به قول رشیدالدین فضل‌الله:

«و صاحب دیوانی بروی مفوض فرمود و دست او را در حل و عقد و ترتیب و ضبط امور مملکت قوی و مطلق گردانید...» (رشیدالدین فضل‌الله، 1373، جلد 2: 1049). این امر ناشی از آن بود که مجلس شور مملکتی کاملاً تحت تأثیر نظرات دیوانسالاران ایرانی قرار داشته یا اینکه نقش آنان بسیار چشمگیر بوده است. بویژه که هولاکو برای بازسازی مملکت آینده و قلمرو خود به مردانی کاردان نیاز داشت و چون کارگزاران و وزیران ایرانی تجربه‌ای کافی و طولانی داشتند بنابراین با تصمیمات و تمهیدات فوق هولاکو موفق شد ایران و جهان اسلام را از هرات تا فرات تحت فرمانروایی خود در آورده و برای نخستین بار از عهد باستان مناسبات مستقیم سیاسی با غرب برقرار نموده و دولتی را پی افکند که بعدها راه را برای تشکیل دولت صفویه هموار ساخت (تاریخ کمبریج ایران، 1371، جلد 5: 334).

درگذشت هولاکو و افول نقش وزیران ایرانی

پس از مرگ هولاکو خان در سال 663 هـ. ق اباقا فرزند بزرگتر و ولیعهد وی که در خراسان اقامت داشت بسرعت فرا خوانده شد. در این میان یشموت فرزند دیگر هولاکو که یک

هفته پس از مرگ پدر به جغاتو آذربایجان رسیده بود حضور یافت، نظر امرا و بزرگان را استفسار نمود و به قول رشیدالدین: «مزاج امرا معلوم کرد در صورت حال و وقت تأمل نمود و چون دانست که کاری میسر نخواهد شد بعد از دو روز مقام...» (رشیدالدین، 1373، جلد 2: 1058) به محل مأموریت خویش در دربند بازگشت. لیکن اباقا در قوریلنای مورد استقبال (اقربا و امرا) قرار گرفت و اکرام و اعزاز شایانی در مورد وی نموده به قآنی برگزیده شد. نکته قابل توجه در انتخاب اباقا در این شورا نفوذ امیران مغول و اقدام آنها برای کم کردن نفوذ دیوانسالاران ایرانی است. هر چند شمس‌الدین جوینی کماکان در منصب وزارت ابقا شد لیکن عطاملک جوینی از حکومت بغداد عزل و به نیابت سونجاق نویان گمارده شد. (رشیدالدین، 1373، جلد 2: 1060 - 1059) و (ابن الفوطی، 1351: 353) و (خواندمیر، 1362 جلد 3: 108).

از چگونگی شورای انتخاب اباقا به قآنی و جلوس وی بر سریر خانی چند مسئله مهم، در ارتباط با دیوانسالاران ایرانی و نقش آنها قابل توجه و اهمیت می‌نماید:

- 1- چنین به نظر می‌رسد که پس از یک دوره نقش فعال عناصر ایرانی در دستگاه هولاکو بعد از مرگ وی یک دوره فترت، اُفول و نقشی کم‌رنگ برای آنها آغاز شده است.
- 2- ترکیب شورای اباقا و انتخاب او نشان می‌دهد که این بار غلبه با آرا خواتین، امرا، نویانها و بزرگان مغول بوده است.
- 3- با وجود اینکه در این شورا مقام وزارت بار دیگر به شمس‌الدین سپرده شد لیکن مقام برادرش عطاملک تنزل یافت و این تا حدودی به معنی کم رنگ شدن نقش کارگزاران ایرانی است.

4- تقسیم مناصب کشوری و اداری مالی در شورا به گونه‌ای بود که امیران مغول و خویشاوندان بزرگ و بودائی خان سهم بیشتری دریافت داشته‌اند.

اباقا از همان آغاز کار حکم کرد کلیه قوانین مغولی برقرار گردد و پا بر جا بماند و هر گروهی رسم و آئین نیاکان خود را حفظ کنند. (ابی‌الغدا، بی تا، الجزء الرابع: 2) و (رشیدالدین، همان: 1060) لذا بلافاصله آئین چنگیزی رونق گرفت، سنتهای ایرانی رکود یافت و افراد نالایق با تصاحب مقامهای مهم جای عناصر کاردان گذشته را گرفتند. فضای دینی و فرهنگی تغییر کرد

سیل مشاوران و کارگزاران بودائی از چین، تبت و سرزمین اُیغور به ایران سرازیر گردیده، که این امر تبعات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خود را به دنبال داشت. (بیانی/ همان/ جلد 2/ ص 375) بدیهی است این پی آمد خوشایند کارگزاران و دیوانسالاران ایرانی نبود لذا درصدد بر آمدند بار دیگر قدرت و جایگاه خود را به مانند عصر هولاکو باز یابند.

قوریلتهای انتخاب احمد و کشمکش بزرگان مغول

اباقا در ذی حجه 680 هـ. ق در خانه یک نفر ایرانی به نام بهنام در همدان مهمان بود و چند روز پس از آن وضع مزاجیش تغییر کرده دار فانی را وداع گفت (ابن العبري، 1364: 383) و پس از مرگ او خواتین، امرا و خانزادگان مغول در مراغه گرد آمده و پس از اجرای مراسم سوگواری برای خان متوفی تلاش هائی را برای انتخاب جانشین او آغاز کردند. ارغون فرزند ارشد اباقا از خراسان فوراً حرکت کرد اما به سبب دوری راه نتوانست به موقع خود را به مرکز حکومت برساند.

با توجه به اینکه اباقا جانشینی تعیین نکرده بود تکودار برادر دیگر اباقا در مراسم شرکت کرد و از میان دیگر برادران در شورای اشرافی و خانوادگی به قآنی رسید، این بار با وجود دخالت خاتونها و بعضی امرای مخالف تکودار، وی با حمایت دیوانسالاران ایرانی، با نام اسلامی (احمد) به قآنی رسید و به رسم مغولان بر تخت خانی نشست. به گفته رشیدالدین فضل‌الله: «چون دعوی مسلمانی می‌کرد او را سلطان احمد خواندند» (رشیدالدین، همان: 1126). در این شورا دو جریان و دو نیروی فعال به اعمال قدرت پرداختند. یکی نیروی بزرگان ایرانی و تنی چند از امیران مغولی و خواص حکومت ایلخانی که از تکودار حمایت می‌کردند و دسته دیگر خاتونها و معدودی از امیران مخالف تکودار و هوادار ارغون که تکودار را مناسب قآنی نمی‌دانستند. پس از جلوس احمد زمام امور مملکت بار دیگر به صاحب دیوان سپرده شد و بنا به نوشته شبانکاره‌ای: «و صاحب شمس‌الدین مربی و ساعی شد تا آن کار قرار گرفت» (شبانکاره‌ای، 1363: 264). از نتایج انتخاب احمد در قوریلتهای این بود که ممالیک مصر شادمان شدند و مکاتباتی میان دو طرف آغاز گردید (القلقشندی، 1340 – 1331: 65).

این مسئله باعث وحشت مسیحیان شد. ارغون نیز در خراسان با حمایت مسیحیان، بودائیان و شمعی‌ها در انتظار فرصت نشست. دیوانسالاران ایرانی بویژه خاندان جوینی بار دیگر موقعیت

گذشته خود را باز یافت و رقیبی سر سخت همچون مجدالملک یزدی را از صحنه خارج ساخت لیکن عدم موفقیت احمد در ایجاد رابطه دوستانه با ممالیک و ناکارآمدی سیاست داخلی او ارغون را به تلاش وا داشت. عده‌ای از دیوانیان به ارغون پیوستند و بزرگان مغولی که از تغییر مذهب احمد ناراحت بودند به مخالفت با وی برخاسته، و شورشهایی در سراسر قلمرو ایلخانان توسط خانزادگان مغول بوقوع پیوست. این امر نشان دهنده آن بود که این عناصر هنوز تصمیمات قوریلنای اباقای در گذشته را نپذیرفته‌اند. در جریان درگیریهای مسلحانه احمد با مخالفان خود گروهی از سپاهیان ناراضی وی در یک اقدام غافلگیرانه او را دستگیر و به حضور ارغون بردند او در سال 683 هـ. ق به قتل رسید. قتل احمد کفه ترازو را بار دیگر به نفع عناصر مغولی، بودائی و مسیحی سنگین کرد و موقعیت دیوانسالاران ایرانی را رو به افول برد. برای مثال پس از مرگ عظاملک جوینی که به سکه قلبی در گذشت (681 هـ. ق) برادرش شمس‌الدین جوینی بعدها به فرمان ارغون در سال 683 هـ. ق به قتل رسید.

با نگاهی به برگزاری شورای انتخاب احمد موارد ذیل در مورد قوریلنای در این دوره قابل

ذکر است:

- 1- تکودار با حمایت دیوانسالاران ایرانی (خاندان جوینی) و با مسلمان شدن موقعیت خود را در شورا تحکیم بخشید و به قاننی رسید.
- 2- عناصر مغولی نتایج و تصمیمات شورا را نپذیرفته و به ارغون پیوستند.
- 3- درگیری‌های احمد با مخالفین و نابسامانی در تشکیلات دیوانسالاری او فرصت برگزاری شوراهای بیشتری را به وی نداد و عاقبت موقعیت بدست آمده او از دست رفت.

اوضاع شوراها از ارغون تا غازان

چنانکه قبلاً نیز اشاره شد ارغون پس از پیروزی بر سلطان احمد و با توجه به مدعیان فراوان جانشینی خان به سرعت نسبت به برگزاری مجلس شور مملکتی اقدام نمود. رشیدالدین در این باره می‌نویسد: «خواتین و امرا بر پادشاهی ارغون اتفاق کردند و دست بیعت دادند و...» (همان، جلد 2: 1147). اما یکی از مدعیان قدرتمند «هولاچو» بود که با این انتخاب مخالفت کرد و با تشکیل جمعیتی بزرگ در صدد رسیدن به قاننی بر آمد. لیکن با وساطت امیران و بزرگان مغول و حضور در مجلس شور مملکتی از ادعاهای خود صرف نظر کرد. ارغون نیز ابتدا

با اتخاذ سیاست مسالمت‌آمیز و صدور فرمانهایی اعلام عفو عمومی نمود. که در سایه آن شمس‌الدین جوینی به شفاعت بُغای بخشیده شد و بار دیگر به وزارت رسید لیکن توطئه‌ها و سخن‌چینی‌های بدخواهان ناگزیر ایلخان را به تشکیل محکمه‌ای وا داشت که در آن شمس‌الدین جوینی به همراه فرزندانش محکوم و به قتل رسیدند. «چهارم شعبان 683 هـ.ق.» ارغون در سال 684 هـ.ق. در ارآن و در سرای منصوبه نمایندگان قویلای (خان بزرگ) را به حضور پذیرفت و بلافاصله در بهار همان سال در بیلاق بین سراب و اردبیل و در موضع صاین قوریلتهای بزرگ را برگزار کرد. (همان: 1161) این نخستین بار بود که عنوان قوریلتهای بزرگ در دوره ایلخانان به کار برده می‌شد. شاید یکی از دلایل آن حضور نمایندگان خان بزرگ در مراسم این شورای بزرگ بوده باشد.

هر چند از ترکیب این شورا در منابع نشانی نمی‌بینیم ولی اطلاق عنوان بزرگ بر آن بیانگر حضور جمعیتی قابل توجه و شخصیت‌های با نفوذ و بزرگ است. مهمترین موضوعات قابل بحث در این نشست بزرگ تقسیم مناصب ایالات، قردادانی از بعضی بزرگان، اعطای منصب به بوفا، محاکمه آتش خاتون و به یاسا رسانیدن ملک خان خویشاوند آتش خاتون و چوب زدن حکام فارس بود.

همچنین با توجه به حضور نمایندگان قویلای به فاصله یکماه ایلچی قویلای حکم جانشینی ارغون به جای پدرش را به دست وی داد و بلافاصله در دهم صفر 685 هـ.ق. ارغون یکبار دیگر بر تخت خانی نشست و به قول رشیدالدین، «رسوم و آئین به تقدیم رسانیدند والسلام» (همان: 1162).

در دوران فرمانروایی ارغون خودسری و شورش افزایش یافت و دیوانسالاری حکومت در اختیار عناصر ناشایست و سودجو قرار گرفت. سعدالدوله طیب یهودی از طریق مشورت با ارغون به وزارت اعظم و مقام صاحب دیوانی رسید. اعمال قدرت، آزار مسلمانان و گماردن بستگان خود در دیوان از سعدالدوله چهره‌ای منفور در نزد ایرانیان مسلمان ساخت. بطوریکه پس از مرگ ارغون «6 ربیع الاول 690 هـ.ق.» دشمنان سعدالدوله را دستگیر و به قتل رساندند، و یهودیان را تحت تعقیب و شکنجه قرار دادند.

با وجود بیماری طولانی ارغون نه وی و نه اطرافیانش به فکر تعیین جانشین نبودند لذا بار دیگر بزرگان و خواص مملکت می‌بایست در این خصوص تصمیم لازم را بگیرند. و آنان بار دیگر به جای انتخاب پسر خان، یعنی غازان، برادرش گیخاتو را به قآنی برگزیدند، لازم به ذکر است که بزرگان در اینکه چه کسی را برگزینند دچار آشفتگی شده و مدتها مردد بودند ولی عاقبت گیخاتو را که با بذل و بخشش، طرفدارانی گرد آورده بود به ایلخانی نشانند. رشیدالدین در این باره نوشته است: «یازدهم ربیع‌الاول در آن باب کنگاچ کردند و شانزدهم بر آن رأی قرار گرفته به خاتونان عرضه داشتند و سپس ایلچیان را فرستادند». (همان: 1183) این نظر بسیار عجولانه اعلام شده بود زیرا بلافاصله بزرگان از تصمیم خود بازگشتند اما دیگر نتوانستند ایلچی را بازگردانند. مخالفین این نظر بایدو و غازان بودند ولی هر کدام به دلیل گرفتاری خاص خود موفق به حضور در شورا نشدند و عاقبت شورای اصلی با شرکت بعضی از خواتین و شاهزادگان در حدود اخلاط و در تاریخ یکشنبه بیست و چهارم رجب سنه تسعین و ستمانه گیخاتو را بر سریر خانی نشانند و بعضی از امراء بر سبیل طوع و رغبت و از سر ضرورت و کراهت پای در دایره متابعتش نهادند». (خواندمیر، 1362، جلد 3: 135) چنین به نظر می‌رسد که در شورای انتخاب گیخاتو و گفتگو در باب جانشینی این بار نقش امرا در کنار خواتین و خانزادگان کاملاً مؤثر و کارساز بوده است. از این رو امرانی که موافق به ایلخانی رسیدن بایدو بودند بلافاصله به دستور گیخاتو محاکمه و به یاسا رسیدند. این عامل موقعیت بایدو را تضعیف نمود بطوریکه وی نتوانست اقدام قابل توجهی انجام دهد. چنانکه می‌دانیم دوران زمامداری گیخاتو و عجز سیاسی او همراه با پی‌آمدهای اقتصادی زیان باری بود بطوریکه در صورت ادامه این دوران بیم آن می‌رفت که کشور به ویرانه‌ای تبدیل شود. در زمان گیخاتو اوضاع بدون تردید به سمت وسوئی می‌رفت که به انقراض دولت ایلخانی منجر شود اما جلوس غازان از این امر جلوگیری کرد. (اشپولر، 1365: 92) در دوران زمامداری گیخاتو علاوه بر نابسامانی اقتصادی و کشمکش‌های سیاسی و نظامی این زمامدار در خصوص برگزاری شورا، کینگاچ و قوریلنای نیز چندان فعالیت قابل توجهی از خود نشان نداد و این امر می‌تواند معلول دو عامل زیر بوده باشد:

1- با مرگ ارغون چون وی جانشینی تعیین نکرده بود، بزرگان و خواص گیخاتو را بسرعت در شورای تشریفاتی خود در سال 690 هـ. ق. به ایلخانی برگزیدند البته تأخیر غازان و بایدو دو مدعی ایلخانی آشفتگی عجیبی را در تصمیمات مجلس مشورتی پدید آورده بود.

2- وجود نارضایتی در میان مدعیان ایلخانی و مخالفت تعدادی از امیران با گیخاتو و شورشهای متعدد، فرصت برگزاری شورا را به وی نداد و با توجه به روحیه عشرت‌طلبی این ایلخان مجالس بیشتر به صورت جشن و سرور (طوی) و همراه با بذل و بخشش برگزار گردید. عاقبت بایدو پس از پیروزی بر گیخاتو (694 هـ. ق) و قتل او پیروزمندانه به ایلخانی رسید. ایام کوتاه مدت ایلخانی او با وقایع بسیاری همراه بود.

اختلاف بر سر جانشینی میان بایدو و غازان هرج و مرج و آشفتگی عظیمی را در نظام شورایی پدید آورد. تردید غازان در عزیمت به آذربایجان بایدو را بر آن داشت تا با تکیه بر بعضی از امیران فعال بدون تشکیل شورایی خود را به مقام ایلخانی منصوب نماید و به عزل و نصب اقدام نماید. خواجه صدرالدین زنجانی را عزل و خواجه جمال‌الدین دستجردانی را به وزارت برگزید. غازان پس از مشورت با امیران خود بویژه امیرنوروز عازم آذربایجان شد. در حالیکه بایدو بنا به گفته منابع: «دستور داد تخت بزرگی که اسلاف وی اباقا و گیخاتو بر آن جلوس می‌کردند از تبریز به اوجان آوردند و او در روز جلوس بر آن نشست» (ابن‌العبری، 1364: 500؛ تاریخ کمبریج، 1371 ج 5، 353). این مسئله نشان دهنده آن بود که بایدو خود شخصاً و بدون برگزاری مجلس شور مملکتی و حتی یک شورای کوچک بر سریر خانی نشسته است و او کار برد زور و سلاح را جایگزین مشورت و کنکاش کرده است. در این میان غازان خان به تشویق امیرنوروز و بزرگان مسلمان ایرانی و با تلقین صدرالدین ابراهیم حموی مسلمان شد و این خود رویداد مهمی در تاریخ ایران و اسلام به شمار می‌آید.

لازم به ذکر است که در این فاصله هیچ گونه نشانی از تشکیل و برگزاری شورا نمی‌بینیم شاید این امر به جهت اشتغال فکری دو نیروی متخاصم (بایدو - غازان) و شرایط هرج و مرج آن زمان باشد. از سوی دیگر بلا تکلیفی بزرگان و خواص و امیران مغول که نمی‌دانستند چه کسی پیروز میدان خواهد بود؟ در این مسئله بی‌تأثیر نبوده است. درگیری دو مدعی سلطنت بایدو و غازان در نهایت به پیروزی غازان و قتل بایدو «ذی القعدة 694 هـ. ق» انجامید. دوران

بایدو از لحاظ برگزاری شورا چندان قابل توجه و اهمیت نبوده و اساساً در این دوره کوتاه به جز صدور فرمانهایی که احتمالاً با مشورت عادی بعضی از امرا انجام گرفته موضوع چندان قابل ذکری در ارتباط با شورا دیده نشد.

عصر غازان «اسلام و شورا»

غازان که در دوران پدر و پدر بزرگش تربیت بودائی یافته بود و تا سال 694 هـ. ق در تقویت این دین تلاش داشت برای اینکه خود را با شرایط زمان سازگار کند حاضر به تغییر کیش شد و با تشویق و مشورت‌های مداوم امیر نوروز به دین اسلام مشرف شد و نام اسلامی محمود را اختیار کرد (رشیدالدین، همان، ج 2: 1255؛ میرخواند 1339، جلد 5: 380) این واقعه تحولی عظیم در تاریخ دوره ایلخانان به شمار می رود، زیرا در زمینه شوراها تغییر دین غازان کفه ترازو را به نفع مسلمانان سنگین تر کرد.

غازان پس از قتل بایدو در ذی حجه 694 هـ. ق با برگزاری قوریلتهای برای جلوس بر تخت خانی آماده شد و فرمان داد همه مغولان مسلمان شوند و به قول رشیدالدین: (جمیع شاهزادگان و خواتین و نوئیان بر سلطنتش مُچلکاً دادند). (3) همچنین دستور داد تمغاها از مربع به دایره تغییر شکل یابد و در میان سکه‌ها لاله‌الله محمداً رسول‌الله نقش شود و بر نوشته‌ها بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم نوشته شود. امیر نوروز به منصب امیرالامرای برگزیده شد و مخالفین به یاسا رسیدند (خواندمیر، ج 3: 146). با دقت در قوریلتهای فوق‌الذکر و اقدامات زیر بوقوع پیوست:

- 1- قوریلتهای با همان ترکیب سنتی مغولان تشکیل شد، و سرعت بر سلطنت غازان مَهر تأیید زده شد با این تفاوت که این بار بزرگان مغول شرکت کننده در شورا مسلمان شده بودند.
- 2- بنا بر رسم مغولان جشنی (طوی) بر پا شد و مراسم جلوس خان اجرا گردید.
- 3- مهرها، نقش سکه‌ها و مکتوبات تغییر یافت.
- 4- منصب امیرالامرای به امیر نوروز و منصب وزارت به صدر جهان سپرده شد که نشان از قدرت یافتن امیران مسلمان و دیوانسالاران ایرانی داشت.
- 5- انتخاب شعارهایی اسلامی بر فرمانها هر چند نشان از تأثیر دین اسلام بر فضای شورای (قوریلتهای) غازان دارد، اما ترکیب شورا، چگونگی جلوس بر تخت جشن گرفتن (طوی) و پس

از آن به یاسا رساندن امیران بر پابندی غازان به آداب و رسوم آبا و اجدادی خویش نیز دلالت دارد.

غازان در سیاست داخلی خود با انجام اصلاحاتی رفاه و امنیت نسبی در قلمرو خویش پدید آورد لیکن در روابط خارجی خود با ممالیک چندان موفق نبود جنگها کماکان ادامه یافت و غازان یکبار در مجمع‌المروج 699 هـ. ق ممالیک مصر را شکست داد ولی چون در ادامه حملات خود موفقیتی بدست نیاورد با مبادله سفیران مرزهای غربی قلمرو ایلخانان را برای مدتی در امنیت و آرامش قرار داد ولی با شروع مخاصمات در سال 702 هـ. ق و شکست سنگین سپاه ایلخانی از ممالیک او به تشکیل قوریلتهایی به منظور رسیدگی به اشتباهات فرماندهان اقدام نمود. این شورا که بیشتر شورای جنگی و نظامی بود در ذی‌قعدة 702 هـ. ق در اوجان برگزار شد، امیران به محاکمه کشیده شدند، هر کدام دیگری را متهم کرد «امیر چوپان و قتلغشاه». غازان در قوریلتهای بنا به نوشته میرخواند: «... فرمان داد که جمیع امرا را که بر سر لشکر بودند علی‌اختلاف طبقاتهم به کم و بیش چوب یاسا زدند و چند روز ایشان را به اردو راه ندادند و امیر چوپان را با آنکه به تشریف و خلعت خاص سرافراز شده بود، جهت موافقت آقا و اینی فرمود که سه چوب زدند» (میرخواند، همان، جلد 5: 420).

مجلس شور ظاهراً با همین نتیجه به پایان رسید و این قوریلتهای اگر چه بدلائل دیگری نیز تشکیل شده بود اما بیشتر به شورای جنگی شباهت داشت تا مجلس مشورتی. رشیدالدین نوشته است: «در روز پنجشنبه دوم ذی‌حجه آغاز طوی قوریلتهای کردند و امرا به شرف تگشمیشی مشرف شدند». (4) این نوشته دلالت بر پایان قوریلتهای همراه با جشن و شادمانی دارد که در آن امیران پاداش نیز دریافت می‌داشتند. غازان آخرین روزهای حیات خود را با بیماری طولانی سپری کرد و با شدت بیماری در یازدهم شوال 703 هجری قمری و در سن سی سالگی در ری در گذشت.

با توجه به سیاست اسلام‌گرایی غازان بویژه تلاش او برای دخول قوانین و مقررات اسلامی در ارکان مغولی حکومت ایلخانان در برخورد با مسائل شورایی (قوریلتهای) این دوره موارد ذیل قابل بررسی و دقت نظر می‌باشد:

1- مسلمان شدن غازان و تضعیف عناصر غیر مسلمان (بودایی- مسیحی) زمینه را برای وارد کردن قوانین و مقررات اسلامی در کنار یاسا در قوریلتهای فراهم ساخت هر چند مدت کم فرمانروایی او به وی فرصت برگزاری شوراهاى بیشتری را نداد.

2- مسلمان شدن غازان مسئله انفصال حکومت ایلخانی از اولوس مرکزی (قآن) را رسمیت بخشید و از آن پس انتخاب جانشین خان متوفی¹ در قوریلتهای نیازی به تأیید خان بزرگ در مغولستان و چین نداشت.

3- با توجه به تحولات سیاسی فراوان عصر غازان و جنگهای متعدد او تنها دو فقره قوریلتهای در منابع ثبت شده که این امر می‌تواند:

اولاً: نشانگر این مطلب باشد که که غازان با مسلمان شدن به تدریج از آداب و رسوم مغول فاصله گرفته است.

ثانیاً: شاید قدرت گرفتن دیوانسالاران ایرانی مسلمان و شور و مشورت آنها با خان به دور شدن وی از قوریلتهای که نهادی مغولی بوده است بی تأثیر نبوده باشد.

ثالثاً: با توجه به مسلمان شدن مغولان شاید عمل به وصیت سلطان متوفی را نوعی انجام تعهد و بیعت با جانشین «ولیعهد» واجب می‌دانستند در این صورت کنگاچ مغولی را چندان ضروری ندانسته و برای آن رسمیتی قائل نشدند.

رابعاً: نفوذ دیوانسالاران ایرانی در دوره غازان و پس از آن برای ایجاد تغییرات در سنن مغولان چنین به نظر می‌رسد که آنان مشورتهای خصوصی با ایلخان را در موارد ضروری بر مشورتهای عمومی (قوریلتهای) ترجیح داده نظر خان را به سمت مشاوره به سبک و سیاق ایرانی که همانا مشورتهای خصوصی بزرگان و درون دربارها بود سوق دادند.

نقش خواجه رشیدالدین فضل‌الله در شوراهاى پس از غازان

در آخرین ماههای حیات غازان و زمانی که خان به شدت نزار و بیمار بود و فرارسیدن مرگ را حتمی می‌دانست جانشین خود را که پیشاپیش و طی چند سال گذشته تعیین کرده بود بار دیگر اعلان و در جمع ارکان دولت و بزرگان مغول نام برد (کاشانی، 1348: 11 - 10).

برادر غازان محمد خدابنده (ألجاتیو) بود. کاشانی در این باره می‌گوید: «تفویض کار ولیعهدی و تقریرتحدید و صایت قائم مقامی که به چند سال بیشتر از آن در حال صحت نفس

نص و وصیت کرده بود باز به جمهور خواتین و امراء کبار و وزراء با اعتبار و نوئیان دولت عموم ارکان مملکت بعد از نصایح جمیل و مواعظ جلیل از سر فکر صائب و رأی ثاقب علی‌الملاء الناس املاء انشاء آن تازه فرمود و برادر سلطان، محمد را به استخلاف خود تعیین کرد.» (کاشانی، 1348: 11) با وجودیکه اجتماع فوق در منابع قوریلتهای نام گرفته لیکن ترکیب آن در بر گیرنده بیشتر ارکان دولت و بزرگان مغول بوده است و نتیجه آن که تعیین ولیعهد بود اهمیت نشست را نشان می‌دهد. از وزرای با اعتبار نام برده شده که به نظر می‌رسد وزرای وقت غازان یعنی رشیدالدین فضل‌الله و سعدالدین محمدساوجی باشند، سپس وصیت نامه‌ای تنظیم نمود و از خود بر جای گذاشت که احتمالاً رشیدالدین و سعدالدین در تنظیم این وصیت نامه غازان را یاری داده‌اند. خداپنده به سرعت از خراسان عازم آذربایجان شد و در اوجان مراسم جلوس را در شورایی انجام داد. «ذی‌حجه 703 هـ.ق.» با وصیت غازان مدعیان هیچگونه حرکتی از خود نشان ندادند و بنابر آنچه کاشانی نوشته است: «طوی و قوریلتهای بزرگ ساختند و مبارکترین وقتی و خجسته‌ترین ساعتی به طالع میمون و اختر همایون و ساعت فرخنده و بخت نازنده از روز دوشنبه منتصف ماه ذی‌الحجه سنه ثلاث و سبعمانه.... و در آن روز سریر شاهی و افسر شهریاری به تارک مبارک و قدوم همایون او مفاخر و مباهی گشتند» (کاشانی، 1348: 24).

اطلاق عنوان قوریلتهای بزرگ بر این شورا نشان می‌دهد که بیشتر بزرگان، امراء و وزیران و خاتونها و خانزادگان در ترکیب مجمع فوق شرکت داشته‌اند. مهمترین تصمیمات متخذه در این شورا نیز نشانگر اهمیت آن است.

بار دیگر دو وزیر ایرانی رشیدالدین فضل‌الله و سعدالدین ساوجی در این شورا یکی «رشیدالدین» به وزارت با عنوان «صاحب اعظم» و دیگری «سعدالدین» به وزارت با عنوان «دستور اعظم» برگزیده شدند (میرخواند، ج 5: 425). اگر چه این وزارت شراکتی بود لیکن دلالت بر نقش و جایگاه هر دو وزیر دارد. بویژه چون الجایتو سعی داشت طرحها و اقدامات برادر خود را دنبال کند و قدم در جای پای برادر نهاده و آرامشی نسبی در قلمرو خویش ایجاد نماید. (ابن الفوطی، تلخیص مجمع الأدب: 153 - 152 به نقل از بیانی، همان، ج 2: 479 - 478) دو وزیر ایرانی و بخصوص خواجه رشیدالدین او را یاری داده‌اند. رشیدالدین که در زمان

غازان ریاست موقوفات شنب غازان را بعهدہ داشت در عهد اُلجایتو در کنار ایلخان قرار گرفت و در بیشتر امور مورد مشورت خان واقع می‌شد.

با وجود اختلافات طولانی مدت بین رشیدالدین با سعدالدین ساوجی و همچنین تنش‌های سخت بین خواجه و تاج‌الدین علیشاه در طی این دوران هیچ نشانی از یک شورا یا مجمع عمومی نمی‌یابیم و این خود سؤال برانگیز است! احتمالاً پیشنهادها و نظریات دو طرف به طور خصوصی و درون درباری و نه در مجالس مشورتی مطرح می‌شده و این خود یکبار دیگر ضعف نهاد مشورتی و عدم توجه به آن را نشان می‌دهد و یادآور رایزنی‌های خصوصی خواجه نصیرالدین با هولاکو می‌باشد.

اُولجایتو در سالهای آخر فرمانروایی خود به مسائل شرق ایران توجه داشت و زمانی که برای دفع تهاجم سپاه اولوس جغتای عازم خراسان شده بود حکومت این خطه را که علی‌الرسم در دست مقامهای ایلخانی بود. به پسرش ابوسعید واگذار کرد. کاشانی در این باره نوشته است: «روز پنجشنبه دوازدهم ذی‌قعدة طوی بزرگ و جشن سر سال پادشاه جوانبخت و سلطان پیر رأی بود» (کاشانی: 164). در حالیکه خواند میر موضوع را چنین بیان کرده: «در سنه ثلث عشر و سبعمائه اولجایتو سلطان پسر عالی گهر سلطان ابوسعید را حاکم ولایات خراسان ساخته بدانجانب روان فرمود و امیر سونج را به اتابکی شاه‌زاده تعیین نمود و جمعی کثیر از ابناء امراء عظام را ملازم آن دُری اوج سلطنت گردانید» (خواندمیر، ج 3: 198).

با ملاحظه دو گفته کاشانی و خواندمیر و مقایسه آن دو با هم چنین به نظر می‌رسد که هر چند نامی از قوریلتهای در هر دو منبع نیامده است. لیکن آوردن عنوان «طوی بزرگ» نشان می‌دهد که در آغاز مشورتهایی سری و پنهانی صورت گرفته و پس از اخذ تصمیم در مورد انتخاب ابوسعید به فرمانروایی خراسان جشن و سرور (طوی) برگزار شده است. در حالیکه خواندمیر ضمن تأیید فرمانروایی ابوسعید نامی از جشن و طوی نمی‌برد و در عوض به نقش امرا و نفوذ آنها اشاره نموده است. در این شورا هیچ نامی از عناصر اداری و دیوانی برده نشده و این نشان آن است که امیران بار دیگر قدرت یافته‌اند اما این بار امیران مسلمانند، که با فرهنگ ایرانی نشو و نما یافته‌اند و در تعیین جانشین و زمامدار به شیوه ایرانی عمل نموده‌اند. پس از مرگ اولجایتو «رمضان 716 هـ. ق.» در قوریلتهای 717 هـ. ق. قُرقُ سلطانیه ابوسعید به اتفاق آرا به

جانشینی برگزیده شد و یکدست او را امیر چوپان و بازوی دیگر او را امیر سونج گرفته بر تخت نشانند. میرخواند چگونگی بر تخت نشستن ابوسعید را چنین توصیف کرده است: «بواسطه آنکه در امر قریلتای تعجیل داشتند بجانب سلطانیه روان شدند. چند گاه میان امیرچوپان و امیرسونج به جهت تقدم و تأخر نزاع واقع شد و امیر سونج برای صلاح حال پادشاه و تسکین فتنه تقدیم امیر چوپان را مسلم داشته... در اوایل صفر سنه ست عشر و سابعائه در ساعتی که سعود از آن اقتباس سعادت می نمودند یکدست سلطان را امیر چوپان و دست دیگر او امیر سونج گرفته بر سریر دولت نشانیدند.» (میرخواند، ج 5: 480 - 479) چنانکه می بینیم در قوریلتهای فوق الذکر که با حضور جمعی از امراء و ارکان دولت برگزار شده بود، پس از جلوس سلطان که دوازده سال پیش نداشت تصمیماتی اتخاذ گردید و فرمانهائی صادر شد که خلاصه آنها بشرح ذیل است:

- 1- تنظیم امور مملکت و رعایت رعیت به ارشاد امیر چوپان صورت گیرد.
 - 2- احکام پدر کماکان برقرار باشد.
 - 3- حکام رعایت عدل و انصاف نموده رعایا را به تکالیف غیرموجه و خارج شرع و عرف مکلف نمایند.
 - 4- کشاورزان و دهقانان به کار زراعت مشغول و اهل حرفه و صنعت نیز در آبادانی بازارها کوشا باشند.
 - 5- زمام امور مملکت در اختیار امیر چوپان نهاده شد.
 - 6- امیر ایرنجین به حکومت دیاربکر، امیر سونتای به ایالت ارمن فرستاده شده و تیمورتاش فرزند امیر چوپان به ضبط ولایت روم روانه شود، و خواجه جلال‌الدین فرزند رشیدالدین فضل‌الله برای تنظیم امور دیوان به ملازمت وی گسیل گشود.
 - 7- خواجه رشیدالدین و خواجه علیشاه در شغل وزارت به مانند سابق سهیم گردیدند.
- (میرخواند، ج 5: 480) با نگاهی به ترکیب قوریلتهای جلوس ابوسعید و با توجه به شرایط انعقاد آن مشاهده می‌شود که این اجلاس با نفوذ امیر چوپان که امیری مسلمان بود برگزار و مناصب براساس تمایل او تعیین گردیده است.

کسی در این اجلاس محاکمه نشد و حتی یک مورد یاسا مشاهده نگردید امور اداری و دیوانی میان دو وزیر ایرانی تقسیم شد. خاتونها این بار نقش چندان مهم و قابل توجهی نداشتند و به نظر می‌رسد که قوریلتهای از اکثریت قابل قبولی برخوردار نبوده و به مانند عصر غازارن و اولجاتیو کس یا کسانی مدعی خان جدید نشدند و در نهایت این شورا تا حدودی صبغه ایرانی به خود گرفته بود زیرا ابوسعید کم سن و سال بود و از کار ملک و ملت آگاهی چندانی نداشت، حکمران واقعی امیر چوپان بود و ایرانیان موفق شدند از ابوسعید سلطانی مسلمان و فرهنگ دوست بسازند بطوریکه وی حتی به شعر و انواع هنرها آشنا شد. (رجوع شود به ابن تغری بردی / النجوم الزاهرة فی...، 1351... ج 9: 309) ابوسعید اقدامات دوره غازان در برخورد با مغولان (مقابله با کفر، بستن کنیسه‌ها و صومعه‌ها، نهی از منکر...) را ادامه داد (ابن تغری بردی، 1351، ج 9: 309).

مشورت‌های خواجه رشیدالدین با ابوسعید که با خلوت و بدون اطلاع دیگران انجام می‌شد حس حسادت رقیبان و مخالفین خواجه را تحریک نمود و بعضی از امیران که نگران این کنکاشهای مخفیانه و خصوصی بودند به همراه علیشاه توطئه خود را عملی ساخته و نظر امیر چوپان و ابوسعید را از خواجه رشیدالدین فضل‌الله برگرداندند از جمله:

«امیر ایرنجبین این ماجرا به سمع امیر چوپان رسانید و گفت: ای دریغا بچاغ هولاکوخان و اباقا، اگر کسی خواستی که سخن به پادشاه عرض دارد نخست تا با جمله امراء کینگاج نکردی توانستی و اکنون کار به جائی رسیده است که تازیک بی استشارت امیر در نیم شبان با پادشاه خلوت و کینگاج می‌کند و روی امرا ضایع و عاطل! خواجه امیر را خموشانه داد و زبان گویای او ساکت کرد» (کاشانی: 196-195). با دقت در عبارات بالا چنین استنباط می‌شود که:

اولاً: نظام شورایی در عصر ابوسعید از آغاز زمامداری وی که در دوران کودکی‌اش آغاز شده بود از حالت مجمع مشورتی عمومی و علنی به صورت خصوصی و سری تغییر یافت. ثانیاً: نفوذ ایرانیان «دیوانسالاران تازیک» در این نظام به اندازه‌ای رسیده بود که آنان قادر بودند بدون اطلاع امیران، شبانه و در خلوت با سلطان شور و مشورت خصوصی نمایند.

ثالثاً: این امر نشان می‌دهد که از قدرت و نفوذ امرا در مقایسه با دوران هولاکو و اباقا کاسته شده لذا آنان به عکس‌العمل مبادرت ورزیده‌اند: از جمله امیر چوپان که عاقبت تسلیم

بدخواهان و حاسدان ایرانیان گردیده از رشیدالدین فضل‌الله روی گردان گردید و عاقبت به همراه ابوسعید به قتل خواجه رضایت داد «جمادی الاول 718 هـ.ق.» ولی خود و خاندانش نیز آن چنان قدرت یافتند که گرفتار کینه‌توزی و توطئه‌های رقیبان گردیدند (ابن تغزی بردی، ج 9: 273 - 272؛ بیانی، ج 2: 512 - 508) و (لمبتون، 1372: 67؛ رجب‌زاده، 1355: 23 - 22). بعد از قتل خواجه و امیر چوپان و ناکارآمدی وزیران بعدی سرانجام ابوسعید در سال 727 هـ. ق منصب وزارت را پس از مشورت با ارکان دولت و امراء به غیاث‌الدین محمد فرزند خواجه رشیدالدین سپرده و گفت:

«تا پدر او از میان مهمات من بیرون رفته رونقی در مملکت نمانده و من همه کس را آزمودم هیچکس سزاوارتر از آن ندیدم که وزیر و مشیر من باشد» (میرخواند، ج 5: 514). ابوسعید که پس از قتل امیر چوپان حامی چندانی نداشت و از سویی در دربار خویش افراد شایسته و کاردان و قابل اعتماد نیافته بود و خود به تنهایی از عهده انجام کارها بر نمی‌آمد. ناچار شد به بازماندگان خاندان رشیدالدین فضل‌الله روی آورده و غیاث‌الدین را به وزارت گزیند.

غیاث‌الدین به مانند پدر و با همان روش به آبادانی اماکن و خرابی‌ها دست زد، ویرانه‌های ربیع‌رشیدی را مرمت کرد بطوریکه بزرگان علم و دین به مانند گذشته به آن رفت و آمد داشتند. غیاث‌الدین برای اینکه از تهمت یهودی بودن به مانند پدرش در امان باشد خود را به شیوخ صوفیه که از اعتبار و احترام فراوانی برخوردار بودند نزدیک ساخت. و با اتخاذ این سیاست وزیر موفقی بود. ابوسعید در ربیع‌الآخر سال 736 هجری در راه شیروان بر اثر مسمومیت مشکوک در گذشت. دوران زمامداری ابوسعید دورانی پر آشوب و سراسر بحران بود که در آن سرکشی اشراف زمیندار مغول و درباریان از یک سو و نیروی رو به افزایش مذهب تشیع و شیوخ صوفیه از سوی دیگر به همراه تلاش پیشه‌وران و اصناف دولت ایلخانی را در سراشی سقوط و فروپاشی قرار داد. مرگ زود هنگام ابوسعید نیز که از خود جانشینی بر جای نگذاشت بر پیچیدگی و آشفتگی اوضاع افزود. رقابت‌ها و دسته‌بندیهای سیاسی پدید آمد و هر گروهی شاهزاده‌ای را برای جانشینی سلطان بر می‌گزید و این وضع به مدت دو سال ادامه یافت آنگاه قلمرو ایلخانان بدست بزرگان مغولی زمیندار که هر کدام به نوعی خود را با خاندان چنگیز

مرتبط می‌دانستند قرار گرفت و در رأس هر ایالتی خاندانی به قدرت رسید. (اشپولر، همان: 135 - 134) با تأمل در سیر برگزاری شورا در دوره سلطنت ابوسعید این مسئله به خوبی نمایان می‌شود که قوریلنای از نظر تعداد دفعات تشکیل کمترین دفعات را داشته است و از نظر کیفیت نیز در بدترین وضع ممکن در مقایسه با دوران دیگر سلاطین ایلخانی بوده است. این مسئله می‌تواند معلول عوامل چندی باشد که به قرار ذیل است:

1- ابوسعید قبل از جلوس بر سلطنت سالها خارج از مرکز و تحت نظر امیری از امیران مغول «امیرچوپان» تربیت یافته بود. این امیر مسلمان سعی داشت ایلخان آینده را براساس خواست و منافع خویش پرورش دهد. بنابراین مشورت از دیدگاه این امیر، بررسی و حل مسائل بطور فردی و سری خواهد بود نه لزوماً عمومی که در حضور جمع و دیگر دولتمردان و بصورت شورایی انجام پذیرد.

2- پس از جلوس ابوسعید بیش از یک دهه امیرچوپان امور مملکت را در اختیار داشت و به لحاظ تفکر اسلامی خود و تمایل مداوم با کارگزاران ایرانی بویژه رشیدالدین فضل‌الله و اینکه در خراسان با نوع حکومت ایرانی بیشتر آشنا بود، بنابراین چندان علاقه‌ای به حل مشکلات از طریق تصمیمات جمعی و عمومی و از طریق شورائی را نداشت.

3- پس از قتل خواجه و امیرچوپان ابوسعید که حمایت این خاندان را از دست داده بود ناچار غیاث‌الدین فرزند رشیدالدین را به وزارت برگزید تا در حل مشکلات کمک حال وی باشد.

این وزیر سعی کرد از نیروی رو به رشد مشایخ صوفیه استفاده کرده و از نقش مجمع مشورتی قوریلنای بکاهد.

4- به مرور زمان و با تقویت تشیع، گرایش ابوسعید بهادر به این مذهب و امر «انتصابی بودن جانشین» در آن همچنین مسلمان شدن عده بی‌شماری از مغولان و دور شدن از سنن مغولی بدیهی بود که دیگر اجماع و «کینگاچ آقاوینی» در دربار ابوسعید محدود و به نوبه خود قوریلنای تضعیف شد.

5- با توجه به اینکه بخش عظیمی از دوران زندگانی ابوسعید تحت الشعاع عشق و علاقه او به بغداد خاتون قرار گرفته و برای رسیدن به وصال خویش حتی به شعر گفتن نیز متوسل شده

بود. (میرخواند، ج 5: 508) بنابراین این مسئله بر روحیه سلطان تأثیر گذاشته بود که به قول میرخواند: «از خرگاه بیرون نمی‌آمد، مگر گاهی و مقربان حضرت را بار نمی‌داد مگر هفته و یا ماهی» (میرخواند، ج 5: 509) با توجه به این امر در چنین وضعیتی انتظار کنکاش و مشورت درباره مسائل مملکتی آن هم به صورت جمعی و عمومی انتظاری عبث و بیهوده می‌نمود.

نتیجه

در سطور گذشته به این مطلب اشاره رفت که پس از ورود هولاکو به ایران نظام شورایی مغولان تحت تأثیر شیوه رایزنی دیوانسالاران ایرانی قرار گرفت و به سوی مشورتهای فردی و درون درباری متمایل شد تلاش کارگزاران مغولی پس از مرگ هولاکو برای مقابله با این جریان «نفوذ دیوانسالاران ایرانی» مدت زمانی در دوران اباقا و ارغوان بار دیگر به تقویت سنن مغولان بویژه شمنیسم و بودائی‌گری انجامید. اما با وجود این و به مرور زمان قوریلتهای به مانند گذشته با اهمیت برگزار نشد و تنها به انتخاب جانشین برای خان متوفی خلاصه شد و گاهی به صحنه‌ای برای تصفیه حسابهای شخصی تبدیل گردید که در این خصوص به مقابله خاتونها و نویانها با وزیران و دیوانسالاران ایرانی می‌توان اشاره کرد. از آن پس فضای پر آشوب و کشمکش نظام شورایی تحت تاثیر اختلافات اهل شمشیر و اهل قلم قرار گرفت تا اینکه با مسلمان شدن غازان (694 هـ.ق) فضای مناسبی برای انجام تغییرات در تصمیمات مجمع مشورتی پدید آمد که بدون شک نقش خواجه رشیدالدین فضل‌الله در این امر کاملاً مشهود است هر چند زمان نسبتاً کوتاه زمامداری غازان به وی فرصت برگزاری قوریلتهای بیشتری را نداد لیکن جانشینان وی کوشیدند مشکلات و مسائل جاری مملکت را از طریق مشورتهای درون درباری با وزیران و خواص حل نمایند. هم در دوران اولجاتیو و هم در عهد ابوسعید نظام شورایی تضعیف شد و غالب نشست‌ها به صورت مجالس تشریفاتی برگزار می‌گردید و آن مشورتهای کماکان درون درباری انجام می‌شد. پس از فوت ابوسعید (736 هـ.ق) هرج و مرج و آشفتگی بر سر جانشینی او آغاز و از آن پس دیگر جایی برای برگزاری مجمع مشورتی (قوریلتهای) به مانند اوایل دوره ایلخانان باقی نماند این امر می‌توانست معلول عوامل زیر باشد:

- 1- مدعیان سلطنت اغلب مسلمان و شاید اعتقادی به قوریلتای نداشته‌اند و تعداد آنان آنقدر زیاد شده بود که امرا و صاحبان نفوذ در حمایت یا عدم حمایت از آنها متحیر شده بودند تا چه رسد به اینکه قوریلتایی تشکیل داده و از یکی حمایت کامل نمایند.
- 2- فقدان مشروعیت هر کدام از مدعیان سلطنت باعث شد که هیچ دلیلی برای تشکیل شورا نداشته باشند.
- 3- گذشت زمان، تجزیه قدرت ایلخانان و درگیریهای نظامی رفته رفته قوریلتای را به فراموشی سپرد.
- 4- قوریلتای پس از طی فراز و نشیب فراوان و تأثیر پذیری ایلخانان از فرهنگ ایرانی به مرور زمان یا تغییر یافته و یا اینکه با تفویض قدرت به شیوه ایرانی درآمد.

یادداشت‌ها

- 1- کنگاچ یا کینگاچ که در فارسی بصورت کنکاش استعمال می‌شود در اصل واژه‌ای ترکی بوده و سابقه ورود آن به زبان فارسی به قرن ششم هجری می‌رسد و به معانی: سخن گفتن، کنار آمدن، قرار، سازش، توافق، مشورت و تبانی، به کار برده شده است (رجوع شود به رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع التواریخ، به تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی، چاپ اول «تهران، نشر البرز 1373» جلد سه، حواشی صفحه 2400).
- 2- واژه قوریلتای «Quriltay» در نوشته‌های فارسی به صورت قُریلتای، قورلتای، قُرتلای، قورلتای، قوریلتی و... آمده است. رجوع شود به (رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، به تصحیح و تحشیه، محمد روشن و مصطفی موسوی، جلد 3: 2392).
- و به معنی گرد آمدن، تنظیم کردن، اجتماع کردن، مجمع ساختن، و شوری به کار رفته است. رجوع شود (رشیدالدین فضل‌الله، همان کتاب جلد سه حواشی: 2392).
- 3- میچلکایا میچلکا واژه‌ای مغولی است و به معانی، صورت مجلس، مقوله، عهدنامه، نوشته، تعهد، سند به کار رفته است (رجوع شود به رشیدالدین فضل‌الله، همان کتاب، به تصحیح محمد روشن و... جلد 3 حواشی: 2412).
- 4- تکشمیشی به معنی پاداش می‌باشد (رشیدالدین فضل‌الله، ج 2: 1315).

منابع

- 1- ابی‌الفداء، عمادالدین اسماعیل (بی تا) **المختصر فی اخبار البشر**. الطبعة الاولى، مصر: المطبعة الحسينيه.
- 2- ابن العبري، غريغوريوس ابوالفرج اهرون (1364) **تاریخ مختصر الدول**. ترجمه محمدعلی تاج‌پور و حشمت‌الله ریاضی. چاپ اول. تهران: انتشارات اطلاعات.
- 3- ابن الفوطی، کمال‌الدین عبدالرزاق بن تاج‌الدین احمدبغدادی (1351 هـ ق) **حوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائه السابعه محمدرضا الشیبی و مصطفی جواد**. بغداد: مطبعة الفرات.
- 4- ابن تعزی بردی، جمال‌الدین ابوالمحاسن (1355 هـ ق) **النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره**. قاهره: وزارت الثقافه و الاشاره القومي.
- 5- اشپولر، برتولد (1365) **تاریخ مغول در ایران**. ترجمه محمود میرآفتاب. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- 6- بیانی، شیرین (1367) **دین و دولت در ایران عهد مغول**. چاپ اول. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- 7- پژوهش دانشگاه کمبریج، گروه نویسندگان (1371) **تاریخ ایران**. از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان. ترجمه حسن انوشه. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
- 8- جونی، علاء‌الدین عطا ملک (1329 - 1334 - 1355 هـ ق) **تاریخ جهانگشای**. به سعی و اهتمام محمدبن عبدالوهاب قزوینی. چاپ اول. لیدن: مطبعه بریل.
- 9- خواندمیر، غیاث‌الدین بن هماد الدین الحسینی (1362) **حبيب السیر**. زیر نظر محمد دبیر سیاقی. چاپ سوم. تهران: نشر کتابفروشی خیام.
- 10- رجب‌زاده، هاشم (1355) **آئین کشورداری در عهد رشیدالدین فضل‌الله**. چاپ اول. تهران: انتشارات توس.
- 11- رشیدالدین فضل‌الله همدانی (1373) **جامع التواریخ**. به تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی. چاپ اول. تهران: نشر البرز.
- 12- شبانکاره‌ای، محمدبن علی بن محمد (1363) **مجمع الانساب**. به تصحیح میرهاشم محدث. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.

- 13- الفلقشندی، ابوالعباس احمد بن علی (1340 - 1331 هـ.ق) *صبح الاعشى* فی کتابة الانشاء «دارالکتب الخدیویه بالمطبعة الامیریة».
- 14- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد (1348) *تاریخ اولجاتیو*. به اهتمام مهین همبلی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- 15- لمبتون، آن (1372) *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*. ترجمه یعقوب آژند. چاپ اول. تهران: نشر نی.
- 16- مستوفی قزوینی، حمدالله (1364) *تاریخ گزیده*. به اهتمام عبدالحسین نوایی. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
- 17- میرخواند سیدمحمد بن برهان الدین خاوندشاه (1339) *تاریخ روضةالصفاء*. چاپ اول. تهران: انتشارات مرکز خیام.

